

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

مجمع مدارس دانشجویی قرآن و عترت علیه السلام

مدرسه دانشجویی اهل بیت نبوت، کارگوه کودک



دانه سی و سوم تسبیح، سبحان الله

## کلاس عجیب

نویسنده: زینب موسوی

موضوع: توجه به گره هایی که در یک کار بوجود میاد و عین حال تلاش برای برطرف کردن آنها ، اهمیت آموزش قرآن به دیگران در هر سنی، حمایت مادر

کلمات کلیدی: کلاس قرآن، معلم، صندلی، دنبال بازی رنگی، سبحان الله

## داستان یازدهم سبحان الله: کلاس عجیب

نویسنده: زینب موسوی

تسبیح در داستان از نوع تسبیح تعقیبات نماز ظهر است. در وسط یک عمل مهم، به یک عنایت و لطف الهی نیاز پیدا می کند تا مشککش را برطرف کند و خداوند با بخشندگی فراوان راه را می گشاید.

توجه به گره و همچنین توجه به امید و پویایی حائز اهمیت است.

## آماده سازی ذهنی

بچه ها بلیدید قرآن بخوانید؟ چه سوره هایی؟ دختر قصه ما معلم قرآن شده بینم چطوری؟

## متن داستان

لیلا پیش مامانش رفت و گفت: «مامان خیلی کلاس خوبی داشتم.»

مامان در حالی که روی زانو نشسته بود تا لیلا را بغل کند گفت: «الحمدلله. خیلی خوب است که موفق شدی.»

لیلا گفت: «اول در مسجد صندلی های کوچک رنگی را چیدم و سعی کردم از همه رنگها مثل صورتی، آبی، قرمز و سبز استفاده کنم تا بچه ها خوششان بیاید.»

مامان گفت: «چه فکر خوبی! بچه ها صندلی رنگی دوست دارند.»

لیلا ادامه داد: «ولی مامان بعضی بچه ها نمی توانستند رنگ انتخاب کنند و دائم از روی صندلی ها جابه جا می شدند. یا روی صندلی صورتی بودند یا روی قرمز و آبی می نشستند، من هم کلاسم را زود شروع کردم. اول گفتم بگویند «بسم الله الرحمن الرحیم». بچه ها هم پرانرژی و بلند گفتند «بسم الله الرحمن الرحیم» اما وقتی به آیه رسیدیم و خواندم «قل هو الله احد»، فقط بعضی بچه ها خواندند. تازه تا آخرش هم نتوانستند بخوانند و من کمکشان می کردم ولی خیلی کم همکاری می کردند.»

مامان گفت: «خوب لیلا جان چون تازه دارند یاد می گیرند. معلم شدن صبر می خواهد.»

لیلا یک دفعه اخمی کرد و با ناراحتی گفت: «مامان چندتا پسر بچه بودند که اصلا روی صندلی نمی نشستند و من هرچه می گفتم آن ها گوش نمی دادند و کلاس را بهم می ریختند.»

مامان در حالی که به چشم‌های لیلا نگاه می‌کرد و دست‌های او را از محبت می‌فشرده گفت: «عزیزم خب چه کار کردی؟»

لیلا گفت: «رفتم دستشان را گرفتم بی‌اورم در کلاس اما وقتی برگشتم همه از جایشان بلند شده بودند...»

مامان با ناراحتی: «عجب اتفاقی...»

اما لیلا یک‌دفعه خندید و گفت: «مامان ناراحت نباش. اولش من هم ناراحت بودم که چرا این‌طوری شده و کلی خدا خدا کردم که باید چه کار کنم تا بتوانم به بچه‌ها قرآن یاد بدهم که... یک فکر خیلی خوب به ذهنم رسید...»

مامان در حالی که از ذوق لیلا خوشحال شده بود گفت: «سبحان‌الله. در شرایط سختی بودی... چه خوب که راه‌حل پیدا کردی.»

لیلا گفت: «به بچه‌ها گفتم بیایید دنبال بازی رنگی... چند نفر پرند می‌شوند و دنبال بقیه می‌کنند... بچه‌ها خیلی زود جمع شدند آن‌ها واقعا بازی را دوست داشتند. بازی این‌طوری بود که هرکس غیر از پرندها باید یک رنگ را انتخاب می‌کرد طوری که پرندها متوجه رنگ آن‌ها نشوند. همه غیر از پرندها هم باید روی صندلی می‌نشستند. هر کسی یک رنگ را انتخاب کرده بود؛ یکی قرمز، یکی صورتی، یکی سرخابی و... وقتی پرندها آمدند که رنگ‌ها را حدس بزنند گفتم این آیه را با من بخوانید: «قل هو الله احد.» پرندها هم راحت می‌خواندند و بعد رنگ را حدس می‌زدند.»

مامان گفت: «سبحان‌الله، چه فکر خوبی به ذهنت رسید. خدا را شکر. بقیه بچه‌ها هم خواندند؟»

لیلا که حسابی با آب و تاب تعریف می‌کرد گفت: «آره مامان، وقتی پرندها، قرمز را صدا کردند، آن‌قدر رنگ قرمز با خنده جیغ می‌زد که پرندها نگیرندش که حد نداشت. ولی آخرش هم پرندها گرفتندش و رنگ قرمز را به سمت ما آوردند. من هم به او گفتم: «قرمز جان ناراحت نباش. می‌آییم نجات می‌دهیم. حالا بگو: «قل هو الله احد.» آن هم همین‌طور که نفس نفس می‌زد و می‌خندید؛ گفت: «قل هو الله احد.» وقتی پرندها همه رنگ‌ها را حدس زدند و همگی قرآن خواندند دیگر کلاس را تمام کردم، ولی بچه‌ها اصلا نمی‌خواستند به خانه‌هایشان برگردند.»

مامان لیلا را محکم بغل کرد، بوسید و گفت: «عزیزم می‌دانستی یاد دادن هرچیز به دیگران چقدر مهم و ارزشمند است؟... و یاد دادن قرآن از همه‌چیز مهم‌تر و زیباتر. خیلی خوشحالم که توانستی خوب معلمی کنی و مطمئن بودم که موفق می‌شوی و مطمئنم از این به بعد هم خیلی خوب می‌توانی معلمی کنی. بهت افتخار می‌کنم نورچشمم...»

## فعالیت پیشنهادی:

با مامان و بابا دنبال بازی رنگی بازی کنید و سوره بخوانید. (یکی پرنده ای بشود که قرار است رنگ حدس بزند و بقیه رنگ انتخاب کنید طوری که پرنده متوجه نشود بعد از انتخاب رنگ از پرنده می خواهید تا رنگ شما حدس بزند به محض اینکه رنگ یکی از بازیکنان را بگوید او پا به فرار می گذارد و پرنده او را دنبال می کند هر وقت رنگ به خانه برگشت برنده هست و الا باید به خانه پرنده برود.)